آیا یک تماشاگر ۴۰۰۰۰ تومان می‌برد؟

پرسپولیس از کجا فهمید شهباز از کجا صدمه دید

بیژن اصلی بهمن اصلی

این مدارک را پرسپولیس نشان فدراسیون داد

داستان «بیژن» شدن «بهمن» هم خنده‌دار است و هم تاسف‌آور

سریش‌هاست و به این راحتی دست بردار نیست. جوان پرسپولیسی به سختی این جمله را در دهانش چرخاند که: «ببین پرویزخان تمام امید ما به شماست.» و بعدش کلی پیچ و تاب به بدنش داد تا پاکتی را از جیبش دربیاورد و به سوی کاپیتان دراز کند: «ما که دست‌مون به جایی بند نیست ولی شما بیا بالاغیرتاً این عکس‌ها و مدارک رو بگیر و بیفت دنبالش. تمام امید ما به شماست.» پرویز وقتی ماجرا را جدی دید گفت اینها چیه پسر؟ طرف گفت عکس و مدرک. زبان در دهانش به گفتن واژه نمی‌چرخید اما هر جوری بود پاکت را تحویل ستاره داد و باز با سایه‌ای که تلوتلو می‌خورد برگشت سمت خیابان که در دل سیاهی گم شود. آنگاه قلیچ یک نگاهی به پاکت کرد یک نگاهی به اوضاع در هم ریخته آن پسرک لایعقل از خود رسته، که با خود بگوید ببین همه را برق می‌گیرد ما را چراغ موشی اما داخل پاکت چشمش خورد به یکسری عکس و مدرک که در دل تاریکی قابل فهم نبود چندان. دوباره صدا زد جوان غمگین را: «کجا داری می‌ری؟ نگفتی اینا چیه؟» پسره گفت: «مگه شما دیروز به شهباز نباختید؟ خب با این مدرک‌ها می‌تونین سه هیچ برنده بشید.» پرویز زُل زد به پاکت و همانجا عیان دید که فتوکپی شناسنامه‌های دو تا برادر است. بهمن و بیژن کردوانی. بهمن ۲۳ ساله و بیژن ۲۰ ساله. برگشت خانه و ریز به ریز کاغذها و کپی‌ها را که خواند فهمید که کپی سجل احوال بازیکن شهباز است و دیروز چند دقیقه‌ای هم جلوی پرسپولیس بازی کرده است. تازه دوزاری‌اش افتاد و زد روی ران پایش؛ آهان این کپی شناسنامه بهمن ۲۳ ساله است که در مسابقه دیروز با ما، با مدارک داداش کوچکش بیژن ۲۰ ساله بازی کرده. جل‌الخالق!»

۲

پایان شب دوشنبه ۹ خرداد ۵۶ که تبدیل به خروس‌خوان شد پرویز قلیچ صبح اول وقت سه‌شنبه، شال و کلاه کرد سمت فدراسیون اما قبلش به سراغ باشگاه قبلی بازیکن شهباز رفت. کلوپ ورزنده. از آنجا یکسری مدرک گرفت. بعدش هم سری به محل تحصیل پسره زد. دبیرستان کریم خان زند. از آنجا هم چندتایی فتوکپی گرفت. بعد به آموزش و پروش ناحیه ۱۳ تهران سر زد و آنجا هم چند برگ سند درباره شناسیه‌های این دوتا داداش گرفت و خلاصه با یک بغل مدرک و سند و دوسیه، رفت سراغ هیأت فوتبال تهران و آخرش هم که فدراسیون. اتاق آقاجلال رسولی. نشست همه داستان را گفت. ریز به ریز و کلوم به کلوم. زیاد نگذشت که از طرف فدراسیون فخیمه، نامه‌ای تنظیم شد خطاب به باشگاه شهباز که جهت رسیدگی به پرونده، در اسرع وقت تشریف‌فرما بشوید کمیته انضباطی و پشت‌بندش هم که مسئول مربوطه تمام مدارک و صورت لیست بازیکن‌های شهباز را لاک و مهر کرد که احدی به آن سرک نکشد.

۳

آن روزها پرویزخان به دلیل غیبت دو هفته‌ای منصورخان امیرآصف -سرمربی نجیب قرمزها- کارهای تیم را خودش جمع و جور می‌کرد. بی آنکه نمی پس دهد در تمرینات آن روز سرخ‌پوشان شرکت کرد و با خود گفت که مثل بسیاری از اخبار مهم سیاسی داستان این تقلب را هم در سینه‌اش نگه دارد عجالتاً. ظاهراً فکر می‌کرد تنها کسانی که از قضیه باخبرند پسرک لایعقل دیشبی است با خودش و آقای رسولی کمیته انضباطی اما بشنوید از سمت دیگر ماجرا. شهر هزارتا کلاغ دارد یکی از یکی سیاه تر. قلیچ خبر نداشت که یکی از بچه‌های باشگاه هما هم در کمین ماجرا نشسته است. بازیکن همایی، نه که با بازیکن تقلبی شهباز رفیق فابریک بود خبر از گندکاری شناسنامه‌ای او داشت اما هیچ جا جیک نمی‌زد که بازی هما - شهباز برگزار بشود و اگر احیاناً باختند، بروند با شکار و شکایت بازی، نتیجه را سه هیچ به نفع تیم خود برگردانند. بازیکن هما البته چیزهای بیشتری هم خبر داشت: «تنها تفاوت این دو تا داداش‌ها فقط آن سه سال اختلاف سنی نیست بلکه بهمن‌شان دو تا خال هم روی صورتش دارد که بیژن ندارد!» بله ماجرا پلیسی شده بود.

۴

داستان از آنجا استارت خورده بود که اول فصل پنجم جام تخت جمشید وقتی که لیست ۲۲ نفره باشگاه شهباز پر شده بود با توجه به اینکه تمام تیم‌ها به استفاده از ده بازیکن زیر بیست سال هم در لیست نهایی‌شان مختار بودند، بهمن کردوانی با سجل داداشش رفته بود توی لیست جوان‌ها و احدی هم از ماجرا بویی نبرده بود. آن سال‌ها شهباز به جای شاهین محبوب قدیمی، باز به میدان‌ها برگشته بود و با جذب ستاره‌های معروف تاجی، برای خود اسم و رسمی پیدا کرده بود. درد شهبازی‌ها فقط این بود که در بازی با پرسپولیس، برای اولین بار در طول فصل از این بازیکن استفاده کرده بود. آن‌هم به عنوان بازیکن تعویضی که جایگزین خدرزاده شد، آن‌هم فقط برای چند دقیقه ناقابل.

حالا تمام هّم و غّم پرویز و پرسپولیسی‌ها این بود که سه امتیاز آن شکست یک - صفر را از آن خود کنند بلکه از کورس قهرمانی که پاس در آن به پیش می‌تاخت عقب نمانند و البته چهل هزار تومن پول جیرینگی حاصل از تفاوت درآمد تیم‌های برنده و بازنده از بلیط فروشی را نیز به جیب باشگاه بزنند و تمام اما وقتی خبر استفاده از یار تقلبی به روزنامه‌ها درز کرد بعضی از آنها بازیکن متقلب شهباز را با پسرکی مقایسه کردند که همان روزها سؤال‌های کنکور را دزدیده و در غوغای رسانه‌ها به شهرتی دست یافته بود. البته بعضی خبرنگارها نیز با استفاده از داستان مستر جکیل - مستر هاید و بخشیدن عنوان «شعبده‌باز بزرگ» به بازیکن جوان شهباز، پیشنهاد می‌کردند که این چهل هزار تومان در صورت اثبات پرونده، به کاشف تقلب -پرویز قلیچ- برسد و او داد می‌زد که این پول، الّا و بّلا بایستی به جیب آن طرفدار لایعقلی برود که آن وقت شب در خانه‌اش را زده و پاکت حاوی مدارک را تحویلش داده بود. آن روزها روزنامه رستاخیز که قوی‌ترین و حرفه‌ای‌ترین صفحات ورزشی رسانه‌ها را داشت با چاپ گراور مدارک تحصیلی تقلبی این دو تا داداش و مقایسه آنها باهم، در یادداشت فانتزی‌اش نوشته بود: «اصلاً آدم نمی‌داند تو زمین امجدیه چه کسی بازی می‌کند و اسمش چیست؟ ریشش تقلبی است یا واقعاً ریش و پشمش مال خودش هست؟ دنیای غریبیه. یکی را ریشو می‌کنند تا بزرگتر نشان بدهد و یکی را ریشش را از ته می‌زنند تا دو سال جوان‌تر به نظر آید.»

۵

حالا در کنار لیگ، اردوی آماده سازی تیم ملی فوتبال ایران هم راه افتاده بود و جالب اینکه داستان تقلب شهبازی‌ها در آنجا هم هنگامه‌ای به پا کرده بود. شهبازی‌ها که می‌خواستند در ظاهر کم نیاورند در پدافندی به خبر تقلب، اعلامیه داده بودند که مدارکی در اختیار فدراسیون می‌گذارند تا پرسپولیسی‌ها را رسوا کنند و رجزخوانی بازیکنان دو تیم در اردوی ملی نیز به اوج رسیده بود. هرکدام از آنها فرجام پرونده شکایت را یکجوری پیش بینی می‌کردند که تیم خود را مبرا کنند. شهبازی‌ها که در میان آنها ستاره‌های سابق تاج (استقلال) نیز باند غالب بودند بلوف می‌زدند که «این مدارک را ما خودمان دست پرسپولیسی‌ها رسانده‌ایم که مچل‌شان کنیم و به هواداران‌شان بخندیم.» و یکی دیگرشان می‌گفت «بازیکن جوون ما اصلاً برادر ندارد. روز شنبه وقتی سنگ روی یخ شدید حال‌تان را می‌پرسیم.» پرسپولیسی‌ها که انگار با این بلوف‌ها رودست خورده باشند پروین را انداخته بودند وسط که زنگی به پرویزخان قلیچ بزند و ته و توی ماجرا را دربیاورد که سکه یک پول نشوند خدای ناکرده. علی آقا وقتی از اردو تماس گرفت بعد از شنیدن حرف‌های پرویز قلیچ فقط یک جمله گفت: «خب خیالم راحت شد.» اینجا بود که شهبازی‌های تیم ملی رنگ‌شان به ماتی و ماتیکی گرایید. حالا بحث آنها در این پیش درآمد خلاصه می‌شد که «این گناه فدراسیون است که برای بازیکن تقلبی کارت صادر کرده. اگر سن بازیکن، زیادتر از مدرک واقعی است پس باید بازیکن را جریمه کرد، نه باشگاه را.» اما قلیچ می‌گفت: «مشکل ما سن بازیکن نیست بلکه مسأله این است که یک غریبه‌ای در شهباز بازی کرده که اصلاً اسمش در لیست این تیم نبوده و نیست. وقتی بازیکن غیرمجازی بازی می‌کند دیگر جای صحبتی نمی‌ماند.»

زرنگی و تیزبازی پرسپولیسی‌ها از این بابت بود که برای جمع کردن مدارک لازم حتی به محله زندگی این بازیکن شهباز نیز رفته و از آنها استشهاد محلی جمع کرده و راضی‌شان کرده بودند که در دادگاه شهادت بدهند و شهبازی‌ها نیز بازیکن بیست ساله‌شان را به دادگاه عرضه کرده بودند که موهای بلندش دست‌کمی از آن یکی برادر بزرگترش نداشت. حالا روزنامه‌ها به جّد و هزل نوشته بودند که «شاید نهایت کار به جایی برسد که رئیس دادگاه یک سلمانی هم صدا کند و بگوید ریش دو برادر را بزن و آنگاه با هویدا شدن آن دو تا خال، دست‌ها رو شود!»

این در حالی بود که نویسنده معروف آن روزها در رستاخیز پنجشنبه ۱۲ خرداد ۵۶ با نگارش مقاله‌ای با تیتر روح مرموز فرمان می‌راند نوشته بود: «گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند.» او با آوردن فکت‌هایی شجاعانه از صغّر سنی ستاره‌های تیم ملی جوانان ایران که اتفاقاً همان روزها هم در اردو بودند می‌گفت «اگر خیلی مردید بروید همه را بگیرید!»

۶

خلاصه‌اش را بخواهم عرض کنم پرسپولیس با اینکه این بازی را با حکم کمیته انضباطی ۳-صفر برد اما به مقامی بهتر از نایب قهرمانی نرسید. در آن فصل اختلاف میان منصور امیرآصفی مربی و علی پروین کاپیتان این تیم، فوتبال را برای طرفداران سرخ‌پوشان زهرمار کرد. تیمی که مدعی قهرمانی بود آنقدر فراز و نشیب داشت که در برخی روزهای فصل تا رده نهم سقوط کرده بود اما هرچه که بود جوجه‌شان را آخر پاییز شمردند و در پایان فصل روی سکوی دوم ایستادند. شهباز نیز با وجود برخورداری از مثلث تاجی‌های مهاجر -شامل حجازی، مظلومی، عادلخانی - و کلی ستاره دیگر بعد از این داستان افت کرد و در پایان فصل به رده یازدهم سقوط کرد. آن فصل از جام تخت جمشید با این شعر تمام شد که «دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه- هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا؟»

رستاخیز — ورزش

سر بهوائیست که نابسامانی ببار میآورد

کمیته فوتبال تخت جمشید، کم توجه نیست بی توجه هم نیست بلکه گیج است